

## مدرس شاه سلیمان صفوی در شماخی رسول جعفریان

بخش مهمی از تاریخ دوره صفوی به ویژه تاریخ مذهبی و اجتماعی آن، در لابلای آثار غیر تاریخی است؛ آثاری که موضوع آنها به طور مستقیم در تاریخ نیست، اما در جای جای آنها، آگاهی‌هایی وجود دارد که می‌توان بر اساس آنها، تصویری درست از تاریخ مذهبی - فرهنگی و نیز تاریخ اجتماعی دوره صفوی به دست آورد. این قبیل اطلاعات در درجه نخست، در مقدمه یا خاتمه این کتابها و در بسیاری از اوقات در لابلای مطالب و میانه این قبیل آثار دیده می‌شود.

در اینجا با کتابی که مشتمل بر ادعیه و اذکار روزانه و ماهانه است سروکار داریم. کتابی با عنوان ریاض الزاهدین از حاجی محمد بن محمد تبریزی. از این نویسنده اطلاعی در دست نداریم و مرحوم شیخ آقازرگ هم از طریق کتابی وقایع الایام از فاضل تبریزی با نام آن آشنایی یافته و در ذریعه (۳۲۵/۱۱) آن را ثبت کرده است.

در باره ادبیات دعا، در مقدمه نزهة الزاهد شرحی مفصل ارائه کرده‌ایم.<sup>۱</sup> [1] طبعاً این اثر هم در کنار آن آثار قابل ذکر است. اما آنچه در اینجا توجه را به خود جلب می‌کند، مقدمه آن است. نویسنده در این مقدمه کوتاه اما سخت ادیبانه و ممتاز، اطلاعاتی در باره خود و منصب مدرس‌اش در شهر شماخی به دست داده است.

اطلاعاتی که از این مقدمه به دست می‌آید بدین ترتیب است:

۱. نویسنده آن حاجی محمد بن محمد تبریزی است که علی‌القاعده عالمی فرهیخته بوده و این نکته از همین کتاب و نیز نثر عالی او در مقدمه به دست می‌آید.
۲. وی نویسنده کتابی دیگر در ادعیه و اذکار اما مفصل است با عنوان: روضة الاذکار در بیان ادعیه و اوراد ائمه اطهار (ع).
۳. مؤمنین از دوستانش از او خواسته‌اند تا آن کتاب را تخلیص کرده و اثری مختصرتر در این باب بنگارد که نتیجه‌اش همین کتاب حاضر است.
۴. مؤلف در سال ۱۰۸۵ در شهر قزوین با شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵) دیدار کرده است.
۵. در این دیدار شاه منصب مدرس‌سی در شهر شماخی که کرسی ایالت شروان بوده به وی داده است.
۶. وی به محض ورود به شماخی، این شهر را بسیار ستایش کرده و از آب و هوا و فضای آن بسیار گفته و چند بیتی هم که در وصف این شهر بوده، در مقدمه درج کرده که به لحاظ ادبی زیباست.
۷. در آنجا نگرانی‌هایی پیش آمده و با آن همه تعریف، محیط آنجا به مذاق وی سازگار نیامده و نتوانسته است خواسته مؤمنین را برای تخلیص کتاب عملی سازد.
۸. در این وقت حاکم جدیدی برای شهر آمده که از نظر وی بسیار مطلوب بوده و توانسته است همه آن زنگارهایی که اسباب ناراحتی وی بوده است بزادید و فضا را آنچنان مناسب کند تا وی بتواند آن خواسته را عملی سازد. وی این حاکم را بسیار ستایش کرده است.

۹. این زمان بوده که وی مصمم شده است تا آن کتاب را تخلیص کرده و نامش را *ریاض الزاهدین* بگذارد و چنین کرده است.

۱۰ نسخه ای که در اختیار است - و اصل آن متعلق به دوستی اصفهانی با نام آقای روح الله ربانی، استاد دانشگاه آزاد اسلامی نجف آباد است - در تاریخ ۱۵ محرم از سال ۱۱۱۶ کتابت شده است. عبارت پایان کتاب چنین است که: «تمام شد کتاب ریاض الزاهدین در بیان اذکار ائمه طاهرین به تاریخ ...». بنابراین باید تصور کرد که مؤلف تا آن سال زنده بوده و به احتمال زیاد در همان شماخی بسر می برده است.

اما شغل مدرّسی یکی از مشاغل علمای و روحانیون در دوره صفوی است که آگاهی‌هایی از آن در اختیار داریم. این منصب می بایست از دورانی که حرکت مدرسه سازی در عصر صفوی آغاز شده، برپا شده باشد. در باره ساختن مسجد و مدرسه شیخ لطف الله به دست شاه عباس آمده است که وی توسط شاه عباس به عنوان «پیشنماز و متولی و مدرس و متصدی» آن مدرسه و مسجد تعیین گردید.<sup>[2]</sup>

کمپفر آلمانی که درست همین زمان شاه سلیمان به ایران آمده (ورودش به اصفهان در سال ۱۰۹۶/۱۶۸۴ بوده است) و گزارش سفرش را نوشته درباره منصب مدرّسی می نویسد:

نصب مدرّس با توافق شاه از طرف صدر خاصه عملی می گردد. این در صورتی است که مدرسه از موقوفات شخص شاه باشد. در سایر موارد، صدر، با توافق واقف، مدرس را تعیین می کند. البته هر گاه شخص واقف هنوز در قید حیات باشد. حقوق مدرس کاملاً مکفی است و سالانه پرداخته می شود. در مدارس که از طرف شاه وقف شده است حقوق مدرس به یک صد تومان بالغ می شود. در سایر مدارس این حقوق کمتر و غالباً در حدود پنجاه تومان است. ولی باید دانست که این حقوق درست در روز مقرر و بدون کم و کاست تأدیه می شود. کاش در آلمان نیز به استادان این فروزندگان چراغ دانش چنین موهبتی ارزانی می شد.<sup>[3]</sup> در باره مناصب علما در دوره صفوی و نیز شغل مدرّسی ما در جای دیگری به تفصیل سخن گفته ایم.<sup>[4]</sup>

اگر قاعده‌ای که کمپفر بیان کرده درست باشد معلوم می شود که شاه سلیمان یا پدران وی، از موقوفات خاص خود در شماخی مدرسه داشته‌اند.

املاً **شماخی** شهری که مرکز یا به عبارتی کرسی شیروان به شمار می‌آید، از نخستین مناطقی است که در اختیار دولت صفوی قرار گرفت، جایی که شیخ جنید در آنجا کشته شد و شیخ حیدر هم برای تصرفش جنگید. رهر برن ذیل عنوان «شیروان (شماخی)» می نویسد: حکام محلی شیروان پس از مدتی وابستگی به حکومت صفوی، سرانجام در سال ۹۴۵ / ۱۵۲۸ م به صورت قطعی از فرمانروایی بر کنار شدند... در زمان شاه محمد (۹۸۵ - ۹۹۵) شیروان نیز به تصرف عثمانی‌ها درآمد. شاه عباس اول در ابتدای سال ۱۰۱۶/۱۶۰۷ باز آن را به کشور ملحق ساخت.<sup>[5]</sup>

وصف شماخی در این مقدمه عالی و ادیبانه و همراه با اشعاری است که می باید آنها را در باره یک شهر مغتنم شمرد. سالها بعد زین العابدین شروانی در *بستان السیاحه* ذیل مدخل شماخی، وصفی کامل از این شهر به دست داده نوشت: و آن در میان جبال اتفاق افتاده آبش گوارا و هوایش بهجت فراست. خاکش حسن خیز و زمینش طرب انگیز است. باغاتش فراوان و غلاتش ارزانست. قرب دو هزار باب خانه شیعه و سه هزار خانه اهل سنت و هزار خانه آرامنه و یهود در اوست... و شش هزار خانه قزلباش در آن دیار مسکن دارند و همیشه طریق بیلامشی و قشلامشی سپارند. مردمش عموماً سفید رخسار و از متاع حسن و جمال برخوردارند و...<sup>[6]</sup>

این مطالب مؤید همان وصفی است که يك صد و پنجاه سال پیش از تألیف ریاض السیاحه، مؤلف تبریزی ما از شماخي دارد.

\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم

لآلې متلألې حمد و سپاس و جواهر زواهر مدح ممتنع القياس نثار بارگاه مقدّس اساس خداوندي را سزاست که به شمول پرتو تجلیات شمس الطاف عديم الاوصاف، نوع انساني را از جمله کاینات و زمرة ممکنات گزیده، ممتاز به محرمیت حریم حرم مناجات گردانید و فراید نضاید ستایش بلا آرایش کیاس التباس و طرایف تحایف سنای سَنِي اساس سعادت اقتباس، هدیه درگاه عرش کریاس فیوض اقتباس، احدي را رواست که به بدرقه انوار کواکب بروج این مسترشدان، مسالك هدایت را از غواصي مهالك غوایت خلاصي داده، سرافراز سلوک مسلك طریقِ قدیمِ قویم و منهجِ مستقیمِ نجات گردانید، وکرایم انوار صلوات وافیات عوالمی زاکیات و شرایف ازهار تحیات باهرات غواصي نامیات، نثار مرقد انور و دثار تربت اطهر سرور و مهتری را احري است که وجود خیر محض سراسر جود و خلقت محض خیر سراير محمودش، علت غایبی ایجاد انجم و افلاك، مشارالیه مصدوقه **طولاك لما خلقت الافلاك** است.

شفیعی که گلزار آمال عاصیان گنه کار به آبیاری حرمت آبرویش ریان و سیراب و گلشن امید مجرمان تبه روزگار از جویبار شفاعتش شکفته و شاداب است.

مه یاسین و شمس برج طاها **محمد** پادشاه تخت اسریر صلوات الله علیه و علی آله المجتبی الی یوم الجزاء- لویح مدایح ابھی و ثواقب مناقب اسنی، تحفه عتبه علیای فلك فرسا و سده اسنای ملك جبهه ساي مولایی را اولی است که **سوره هل اتی** آیت قدر اوست و منطوق «لا فتی» قطره ای از کمالات بحر او؛

رسالت **سوره برائت** رسولي است از مماثلتتش با رسول خدا و خطابت ليله الاسري دلیلی است بر مناسبتش با بتول عذرا؛

کریمه **انما ولیکم الله** در ولایتش نصی اسیت قاطع، و صحیفه **من کنت مولاه** در امامتش برهانی است ساطع؛ يك گل از بوستان نعوت فضلش «د شمس» است و احسان «انا اعطیناک الکوثر» اظهر من الشمس؛

ذی شأنی که حق - تعالی شأنه - مدح شأن او گوید

بنده قاصر طریق وصف او چه سان پوید

تعالی الله، زهی قدر و زهی شأن

که باشد ذوالجلال او را ثنان خوان

بدین الکن که عقل او را زبان گفت

ثنای هم چو او بی چون توان گفت؟

و نعم ما قال:

اوصاف علی به گفتگو ممکن نیست

گنجایش بحر در سبو ممکن نیست

من ذات علي به واجبي نشناسم

اما دانم که مثل او ممکن نیست

عليه و علي آله الكرام صلوات الله الملك العلام الي يوم القيام.

اما بعد

به مسامع ارباب دانش و مناظر اصحاب بينش مي رساند:

اللاجي الي ربّه الصمد **حاجي محمد بن محمد التبريزي** که بعد از فراغ از تأليف کتاب *روضه الاذکار* در بيان ادعيه و *اوراد ائمه اطهار* جمعي از اخلاء ديني و برخي از اخبار يقيني از جمله متور عين که با داعي اتحاد و اختصاص صداقت از حيث قرائت عرفان الهي داشتند، التماس اختصار و استدعاي ايجاز کتاب مذکور مي نمودند.

بنابر علايق و عوايق روزگار و حوادث و سوانح ليل و نهار، چهره اين مقصود در حجاب تعويق و رخسار اين مطلوب در پرده تسويف محتجب و مختفي بود تا موافق سنه هزار و هشتاد پنج [۱۰۸۵] به امداد بخت بلند و فيروزي طالع ارجمند، کوکب آمال از افق اقبال و مشرف اعتدال سر بر زده، در دار السلطنه **قزوین** به شرف تقبيل سرير معدلت مير پادشاه اسلام و اسلام پناه، جمشيد تخت، سليمان بارگاه، مروج دين منيف اثني عشر، نايب مناب قايم آل خير البشر، شاهنشاهي که از پرتو تيغ آفتاب شعاعش اکاسره خفاش وار اختفای پرده ظلمت عدم را از جمله مغنمات دانند و با لمعات برق سنان شعله فشانش، قياصره سموم جانسوز صحراي هبا و فنا را فوز عظيم انعامات شمارند. در محش جدول زلالي است که اعدا از آن جدول دست از حيات شويند، ني ني صراط مستقيم است که حسد از آن طريق راه مमत پويند، کف جود دريا نوالش دست بذل حاتم طايبی را بر تخته بسته، صيت عدل دادگسترش تخته بر فرق عدالت نوشيروان شکسته، لطفش درياي رحمتي است که جويبار آمال هر مستمال از آن مالامال، قهرش صاعقه شرر باري است که ظلمت آباد آجام اعمار اشرار از آن در اشتعال. صفدي است که گاه هيچا بهرام خون آشام، گلگونه غازه از قمر دريوزه کند. شرزه اي است که حين پیکار، رخنه ملک از تار و پود حيات اعدا شيرازه کند؛

**اعني** خديو جوانبخت، جهاندار خسرو، کيوان صولت، بهرام انتصار، حامي بيضة اسلام، سلاله ذرية خير الانام، ماحي ظلم و طغيان، کاشم [7] جور و عدوان، السلطان بن السلطان بن الخاقان و الخاقان بن الخاقان **شاه سليمان الصفوي الموسوي بهادر خان** - خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علي العالمين بر ه و احسانه و عدله، لازال اطناب دولته باوتاد الاقبال مشدود و مدي سلطانه بامتداد الدهر مخدود، مشرف گردیده و آن شهريار اسلام و کيقباد خورشيد غلام، اين کمينه خاکسار و ذره بي مقدار را به پرتو الطاف بي کران سرافراز و به **تدریس شماخي** بين الاقران ممتاز گردانیده.

بعد از ورود بدان خطه عليه سنیه، چه بلده اي!

قطعه اي از روضه رضوان و نمونه اي از بهشت جاودان است. جبال و تلالش خرمن هاي گل ونسترن، دشت و هامونش دامن هاي چمن هاي پر ياسمن، فضاي چمنش قطعه اي است از رياض خضرا اما پر از گل، نسيم عطر آميز صحرايش شميمي است از جنت المأوي معطر از بوي سنبل، تصوير گلزار جبال جبانيش [8] هزار بهزاد و پاني را پشت بر ديوار حيراني داده، تحرير رنگيني لاله زارش خون در دل لعل بدخشاني و داغ برسینه ياقوت ر ماني نهاده. از ازدواج، امهات دهر را چون او خلف مسقيم المزاجي نزاده و ز اعتدال مزاج آب و هوا طبيبان فلاطون راي بوعلي قانون را نه طلاق داده و نعم ما قال:

ارم با وي ندارد قدر محسوس  
جهان سنجیده مقدار شماخي  
زرنگ بوي گل، مشاطهٔ صنع  
نهد برقع به رخسار شماخي  
زُدايد سبزه اش زنگ از غم دل  
دهد صيقل ز زنگاري شماخي  
زالال خضر مي غلطلد چو سنبل  
به زير تيغ كهسار شماخي  
طراوت را ز بوي جان دهد آب  
هواي طرف گلزار شماخي

با وجود اين همه اسباب دلگشاي و جهات فرح افزاي، از هجوم هموم و ورود غمومي که به سبب حوادث گوناگون بر خاطر اصحاب و ضمير احباب انجايي استيلا يافته بود، از تماشاي خنده گلشنش غنچه خاطر پر خار و از سير سبزهٔ چمنش آغوش ضمير لبريز نشتر آبدار مي شد.

آبش چاشني سرشك جگر خستگان و هواش خاصيت تف آه دل سوختگان مي بخشيد. عرصهٔ شهرش بيت الحزان بل مخزن هزار گونه اندوه، وسعت صحرايش وادي الميحن بل تنگنای غم هاي انبوه بود. سرانجام تفرقه خاطر ها به سامان و سامان جمعيت دلها پريشان، گل در نظرها خار و سير چمن ناگوار، آب و هوايش سموم و شور، فضايش دشتش تنگنای کور، شکر در مذاقها تلخ، بهشت چناني در ديده ها دوزخ مي نمود.

تا آن که اختر طالع منحوس و کواكب بخت منکوس سکنهٔ آن ولايت سعادت مند شده، نوبت ايالت آن خطهٔ ارجمند به نام نامي و اسم سامي مملکت مداري بلند گرديد که ذات شريفش ممتاز بين الانام و نام ناميش پسند خاص و عام است؛ نفس سليمش از آزادگي ها، ديو طمع را سربريده، طبع مستقيمش طريق حق شناسي را به رأي العين ديده؛ در صلايت او را افراسياب ترك حلقه بوسد و در جلادت او را سام سوار بندهٔ درگاه نيوشد؛ در صيانت مملکت داري گرگ و ميش را در هم آميخته و در سياست دادگستري و رعيت پروري زنجير عدالت آويخته؛

همت والايش را ذخاير كنوز قارون وفا نکند؛ و صلايت بي منتهايش را حاتم طايب عطا نکند؛ ديده بيدار روزگار چنين معدلت شعاري کم ديده و گوش دهر پر صيت، چنين مملکت مداري کم شنیده؛ از بس که سطوتش رعایا را حامي است، همانا تاريخ رعيت پرورش الهامي است؛ چشم مردم آن ولايت از غبار توتيا [ي] آثار موکبش روشن و فضايش عرصهٔ آن خطه از فيض رشحات رکاب عاطفتش گلشن گرديد. پريشاني از احوال انام به مرغوله (به معنای پيچيده و مجعد) زلف خوبان گريخت و فتنه از میان خاص و عام به بيغوله چشم شاهدان خزید.

رخسار اين چمن که از صرصر حوادث روزگار خزاني شده بود، رنگ بهار گرفت و ساحت اين مامن که از تراکم نوایب ناگوار خارزار گشته بود مانند گلزار شکفته، لبي که غم او را غنچه سان فراهم داشت چون گل شکفته و خندان گرديد، ولي گه افسردگي روزگار او را در هم داشت، چون شب عيد اطفال خرم و شادان

گردیده، دیده امید به مشاهده دیدار مقصود و مفقود بینا و زبان حال به **مُظْلَعَهُمْ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا  
الْحَزْنَ» (فاطر: ۲۴)** گویا گشت.

درین اوان مسرت نشان و ایام بهجت توأمان که ابواب نشاط گشاده و سرانجام انبساط آماده بود و خاطر را به  
یمن لطف و مرحمت این طراوت افزای چمن احسان و مکرمت فراغی دست داده، اندیشه متوجه اجابت  
ملتمس احباب و عازم تمشیت اشاره دوستان صداقت انتساب شده، به تألیف این کتاب مستطاب بر نهج  
مأمور و بر ترتیب این مجموعه منیفه علی حسب المقذور اقدام نمود.

اگر چه از حای عنان بنان در هر باب رعایة لاختصار المطلوب للاحباب نموده شد، اما در بعضی از فواید مهم  
نظر به مقتضای مقام، عنان داری قلم دو زبان نموده فواید مأثوره چندی که حلیة روضه از آن خالی بود در  
مختصر نگاشت - و بالله التوفیق و علیه التکلان -

و آن را مشتمل بر شصت باب و مسمی به «ریاض الزاهدین در ادعیه و اذکار ائمه طاهرین» گردانید و چون  
ملاحظه نمود نام م نیفش تاریخ تألیفش بود؛ اللهم وفقنا واخواننا المؤمنین للعمل بما فیہ مسطور و متعنا و  
ایاهم لاستخلاصنا به فی یوم النشور بالنبی المحبور وآله المبرور صلوات الله علیه وعلیهم الی یوم ینفخ فی  
الصور.

مشخصات منابع: در یادداشت بالا از کتاب ریاض السیاحه، (میرزا زین العابدین شروانی، تهران، کتابخانه  
سنائی) نظام ایالات در دوره صفویه، (رهر برن، ترجمه کیکاوس جهاندار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،  
۱۳۵۷ش) سفرنامه کمپفر (انگلیت کمپفر، ترجمه کیکاوس جهاندار، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰) و خلد برین  
(واله اصفهانی، تصحیح میر هاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۲ ش) استفاده شد.

- 
- [1] ۹ . کتاب نزهة الزاهد و نزهة العابد تألیف سال ۵۹۸ توسط مؤلف همین سطور تصحیح و در سال ۱۳۷۵ش  
توسط نشر میراث مکتوب و اهل قلم به چاپ رسید.
- [2] ۱۰ . خلد برین: ۴۳۹
- [3] ۱۱ . سفرنامه کمپفر: ۱۴۱
- [4] ۱۲ . صفویه در عرصه دین، سیاست و فرهنگ: ۱۹۰/۱ - ۲۵۰
- [5] ۱۳ . نظام ایالات در دوره صفوی: ۳
- [6] ۱۴ . بستان السیاحه: ۳۴۸
- [7] ۱۵ . یک معنای «کشم» قطع الانف بالاستتصال است و تواند بود که از این معنی، ریشه گرفته باشد.
- [8] ۱۶ . جبان به معنای صحرا و مرغزار آمده است.
-